

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۲

آیه ۶۳ - ۶۶

آیه و ترجمه

فلما رجعوا الی ابیهم قالوا یا بانا منع منا الکیل فارسل معنا اخانا نکتل وانا له لحفظون
قال هل ءامنکم علیه الا کما امنکم علی اخیه من قبل فالله خیر حفظا وهو ارحم الرحمین
و لما فتحوا متعهم وجدوا بضعتهم ردت الیهم قالوا یا بانا ما نبغی هذه بضعتنا ردت الینا و نمیر اهلنا و نحفظ اخانا و نزداد کیل بعیر ذلک کیل یسیر
قال لن ارسله معکم حتی تؤتون موثقا من الله لتاتننی به الا ان يحاط بکم فلما ءاتوه موثقهم قال الله علی ما نقول وکیل
ترجمه :

۶۳ - و هنگامی که آنها به سوی پدرشان باز گشتند گفتند ای پدر دستور داده شده که به ما پیمانهای (از غله) ندهند لذا برادرمان را با ما بفرست تا سهمی (از غله) دریافت داریم و ما او را محافظت خواهیم کرد.
۶۴ - گفت آیا من نسبت به او به شما اطمینان کنم همانگونه که نسبت به برادرش (یوسف) اطمینان کردم (و دیدید چه شد؟! و (در هر حال) خداوند بهترین حافظ و ارحم الراحمین است.

۶۵ - و هنگامی که متاع خود را گشودند دیدند سرمایه آنها به آنها بازگردانده شده! گفتند پدر! ما دیگر چه می خواهیم؟ این سرمایه ماست که به ما باز پس گردانده شده! (پس چه بهتر که برادر را با ما بفرستی) و مابرای خانواده خویش مواد غذایی می آوریم و برادرمان را حفظ خواهیم کرد و پیمان به زرگری دریافت

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۳

خواهیم داشت، این پیمان کوچک است!
۶۶ - گفت: من هرگز او را با شما نخواهم فرستاد مگر اینکه پیمان مؤکد الهی بدهید که او را حتما نزد من خواهید آورد، مگر اینکه (بر اثر مرگ یا علت دیگر)

قدرت از شما سلب گردد، و هنگامی که آنها پیمان موثق خود را در اختیار او گذاردند گفت: خداوند نسبت به آنچه می‌گوئیم ناظرو حافظ است.

تفسیر:

سرانجام موافقت پدر جلب شد

برادران یوسف با دست پر و خوشحالی فراوان به کنعان باز گشتند، ولی در فکر آینده بودند که اگر پدر با فرستادن برادر کوچک (بنیامین) موافقت نکند، عزیز مصر آنها را نخواهد پذیرفت و سهمیه‌ای به آنها نخواهد داد.

لذا قرآن می‌گوید: هنگامی که آنها به سوی پدر باز گشتند گفتند: پدر! دستور داده شده است که در آینده سهمیه‌ای به ما ندهند و کیل و پیمانهای برای ما نکنند (فلما رجعوا الی ابیهم قالوا یا ابانا منع منا الکیل). «اکنون که چنین است برادرمان را با ما بفرست تا بتوانیم کیل و پیمانه‌ای دریافت داریم» (فارسل معنا اخانا نکتل).

«و مطمئن باش که او را حفظ خواهیم کرد» (و انا له لحافظون).

پدر که هرگز خاطره یوسف را فراموش نمی‌کرد از شنیدن این سخن ناراحت و نگران شد، رو به آنها کرده گفت: آیا من نسبت به این برادر به شما اطمینان کنم همانگونه که نسبت به برادرش یوسف در گذشته اطمینان کردم (قال هل آمنکم علیه الا کما امنکم علی اخیه من قبل).

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۴

یعنی شما با این سابقه بد که هرگز فراموش شدنی نیست چگونه انتظار دارید من بار دیگر به پیشنهاد شما اطمینان کنم، و فرزند دل‌بند دیگرم رابه شما بسپارم، آنها در یک سفر دور و دراز و در یک کشوریگانه؟! سپس اضافه کرد: در هر حال خداوند بهترین حافظ و ارحم الراحمین است (فالله خیر حافظا و هو ارحم الراحمین).

این جمله ممکن است اشاره به این باشد که برای من مشکل است بنیامین را با شما بد سابقه‌ها بفرستم، و اگر هم بفرستم به اطمینان حفظ خدا و ارحم الراحمین بودن او است، نه به اطمینان شما! بنا براین جمله فوق اشاره قطعی به قبول پیشنهاد آنها ندارد، بلکه یک بحث احتمالی است، زیرا از آیات آینده معلوم می‌شود که یعقوب هنوز پیشنهاد آنها را نپذیرفته بود و بعد از گرفتن عهد و پیمان موثق و جریان‌ات دیگری که پیش آمد آنها را پذیرفت.

دیگر اینکه ممکن است اشاره به یوسف باشد، چرا که او در اینجا به یادیوسف افتاد و قبلا هم می دانست او در حال حیات است. (و در آیات آینده نیز خواهیم خواند که او به زنده بودن یوسف اطمینان داشت) و لذا برای حفظ او دعا کرد که: هر کجا هست خدایا به سلامت دارش!

سپس برادرها هنگامی که بارها را گشودند با کمال تعجب دیدند تمام آنچه را به عنوان بهای غله، به عزیز مصر پرداخته بودند، همه به آنها بازگردانده شده و در درون بارها است! (و لما فتحوا متاعهم وجدوا بضاعتهم ردت اليهم). آنها که این موضوع را سندی قاطع بر گفتار خود می یافتند، نزد پدر آمدند گفتند: پدر جان! ما دیگر بیش از این چه می خواهیم؟ بین تمام متاع

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۵

ما را به ما باز گردانده اند (قالوا یا ابانا ما نبغی هذه بضاعتنا ردت الینا). آیا از این بزرگواری بیشتر می شود که زمامدار یک کشور بیگانه، در چنین قحطی و خشکسالی، هم مواد غذایی به ما بدهد و هم وجه آن را به ما باز گرداند؟ آنها به صورتی که خودمان نفهمیم و شرمنده نشویم، از این برتر چه تصور می شود؟!

پدر جان! دیگر جای درنگ نیست، برادرمان را با ما بفرست ما برای خانواده خود مواد غذایی خواهیم آورد (و نمیر اهلنا).

«و در حفظ برادر خواهیم کوشید» (و نحفظ اخانا).

«و یک بار شتر هم به خاطر او خواهیم افزود» (و نزداد کیل بعیر). و «این کار برای عزیز مصر، این مرد بزرگوار و سخاوتمندی که ما دیدیم، کار ساده و آسانی است» (ذلک کیل یسیر).

ولی یعقوب با تمام این احوال، راضی بفرستادن فرزندش بنیامین با آنها نبود، و از طرفی اصرار آنها که با منطق روشنی همراه بود، او را وادار می کرد که در برابر این پیشنهاد تسلیم شود، سرانجام راه چاره را در این دید که نسبت به فرستادن فرزند، موافقت مشروط کند، لذا به آنها چنین گفت:

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۶

«من هرگز او را با شما نخواهم فرستاد، مگر اینکه یک وثیقه الهی و چیزی که مایه اطمینان و اعتماد ما باشد در اختیار من بگذارید که او را به من باز گردانید مگر اینکه بر اثر مرگ و یا عوامل دیگر قدرت از شما سلب شود»

(قال لن ارسله معكم حتى تؤتون موثقا من الله لتاتننى به الا ان يحاط بكم) منظور از موثقا من الله (وثيقه الهی) همان عهد و پیمان و سوگندی بوده که با نام خداوند همراه است.

جمله «الا ان يحاط بكم» در اصل به این معنی است که مگر اینکه حوادث به شما احاطه کند یعنی مغلوب حوادث شوید، این جمله ممکن است کنایه از مرگ و میر و یا حوادث دیگری باشد که انسان را به زانو در می آورد، و قدرت را از او سلب می کند.

ذکر این استثناء، نشانهای از درایت بارز یعقوب پیامبر است که با آنهمه علاقه ای که به فرزندش بنیامین داشت، به فرزندان دیگر تکلیف ما لایطاق نکرد و گفت من فرزندم را از شما می خواهم مگر اینکه حوادثی پیش آید که از قدرت بیرون باشد که در این صورت گناهی متوجه شما نیست.

بدیهی است اگر بعضی از آنها گرفتار حادثهای می شدند و قدرت از آنها سلب می گردید، بقیه موظف بودند امانت پدر را به سوی او باز گردانند، و لذا یعقوب می گوید مگر اینکه همه شماها مغلوب حوادث شوید.

به هر حال برادران یوسف پیشنهاد پدر را پذیرفتند، و هنگامی که عهد و پیمان خود را در اختیار پدر گذاشتند یعقوب گفت: خداوند شاهد و ناظر و حافظ

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۷

آن است که ما می گوئیم (فلما آتوه موثقهم قال الله علی ما نقول وکیل).

نکته ها :

۱- نخستین سؤالی که در زمینه آیات فوق به ذهن می آید، این است که چگونه یعقوب حاضر شد بنیامین را به آنها بسپارد با اینکه برادران به حکم رفتاری که با یوسف کرده بودند افراد بد سابقه ای محسوب می شدند، به علاوه می دانیم آنها تنها کینه و حسد یوسف را به دل نداشتند بلکه همان احساسات را، هر چند به صورت خفیفتر، نسبت به بنیامین نیز داشتند، چنانکه در آیات آغاز سوره خواندیم اذ قالوا لیسف و اخوه احب الی ابینا منا و نحن عصبه: «گفتند:

یوسف و برادرش نزد پدر از ما محبوبتر است، در حالی که ما نیرومندتریم». ولی توجه به این نکته پاسخ این سؤال را روشن می کند که سی الی چهل سال، از حادثه یوسف گذشته بود، و برادران جوان یوسف به سن کهولت رسیده بودند، و طبعاً نسبت به سابق پخته تر شده بودند، به علاوه عوارض نامطلوب سوء قصد نسبت به یوسف را در محیط خانواده و در درون وجدان نا آرام خود به

خوبی احساس می کردند، و تجربه به آنها نشان داده بود که فقدان یوسف نه تنها محبت پدر را متوجه آنها نساخته بلکه بی مهری تازهای آفریده است! از همه اینها گذشته مساله یک مساله حیاتی بود، مساله تهیه آذوقه در قحط سالی برای یک خانواده بزرگ بود، نه مانند گردش و تفریح که برای یوسف پیشنهاد کردند، مجموع این جهات سبب شد که یعقوب در برابر پیشنهاد فرزندان تسلیم شود، مشروط بر اینکه عهد و پیمان الهی با او ببندند که برادرشان بنیامین را سالم نزد پدر آورند،

۲- سؤال دیگری که در اینجا پیش می آید این است که آیا تنها سوگند

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۸

خوردن و عهد الهی بستن کافی بوده است که بنیامین را بدست آنها بسپارد؟ پاسخ این است که مسلماً عهد و سوگند به تنهایی کافی نبود ولی شواهد و قرائن نشان می داده که این بار، یک واقعیت مطرح است، نه توطئه و فریب و دروغ، بنابراین عهد و سوگند به اصطلاح برای محکم کاری و تاکید بیشتر بوده است، درست مثل اینکه در عصر و زمان خود می بینیم که از رجال سیاسی مانند رئیس جمهور و نمایندگان مجلس، سوگند وفاداری در راه انجام وظیفه یاد می کنند، بعد از آنکه در انتخاب آنها دقت کافی به عمل می آورند.

آیه ۶۷ - ۶۸

آیه و ترجمه

و قال یبنی لا تدخلوا من باب وحد و ادخلوا من ابوب متفرقة و ما اغنی عنکم من الله من شیء ان الحکم الا لله علیه توکلت و علیه فلیتوکل المتوکلون و لما دخلوا من حیث امرهم ابوهم ما کان یغنی عنهم من الله من شیء الا حاجة فی نفس یعقوب قضئها و انه لذو علم لما علمنه و لکن اکثر الناس لا یعلمون

ترجمه :

۶۷ - (هنگامی که می خواستند حرکت کنند، یعقوب) گفت فرزندان من! از یک در وارد نشوید، بلکه از درهای متفرق وارد گردید و (من باین دستور) نمی توانم حادثه های را که از سوی خدا حتمی است از شما دفع کنم، حکم و فرمان تنها از آن خدا است بر او توکل کرده ام و همه متوکلان باید بر او توکل کنند.

۶۸ - و هنگامی که از همان طریق که پدر به آنها دستور داده وارد شدند این کار هیچ حادثه حتمی الهی را نمی توانست از آنها دور سازد جز حاجتی در دل

اين راه) انجام شد (و خاطرش تسكين يافت) و او از بركت تعليمي كه مابه او دادهايم علم فراواني دارد در حالي كه اكثر مردم نمي دانند.

تفسير :

سرانجام برادران يوسف پس از جلب موافقت پدر، برادر كوچك را باخود همراه كردند و براي دومين بار آماده حركت به سوي مصر شدند، در اينجا پدر، نصيحت و سفارشي به آنها كرد گفت: فرزندانم! شما از يك در وارد نشويد، بلكه از درهاي مختلف وارد شويد (و قال يا بني لاتدخلوا من باب واحد و ادخلوا من ابواب متفرقة).

و اضافه كرد من با اين دستور نمي توانم حادثههاي را كه از سوي خدا حتمي است از شما برطرف سازم (و ما اغني عنكم من الله من شيء).

ولي يك سلسله، حوادث و پيش آمدهاي ناگوار است كه قابل اجتناب مي باشد و حكم حتمي الهي در باره آن صادر نشده، هدف من آن است كه آنها از شما بر طرف گردد و اين امكان پذير است.

و در پايان گفت: «حكم و فرمان مخصوص خدا است» (ان الحكم الا لله).

«بر خدا توكل كردم» (عليه توكلت).

و «همه متوكلان بايد بر او توكل كنند، و از او استمداد بجويند و كار خود را به او وا گذارند» (و عليه فليتوكل المتوكلون).

بدون شك پايتخت مصر، در آن روز مانند هر شهر ديگر، ديوار و برج و بارو داشت و دروازه هاي متعدد، اما اينكه چرا يعقوب، سفارش كرد، فرزندان او از يك دروازه وارد نشوند، بلكه تقسيم به گروههاي شوند و هر گروهي از يك دروازه وارد شود، دليل آن در آيه فوق ذكر نشده، گروهي از مفسران گفته اند: علت آن دستور اين بوده كه برادران يوسف، هم از جمال كافي بهره مند بودند (گر چه

يوسف نبودند ولي بالاخره برادر يوسف بودند!) و هم قايدهاي رشيد داشتند، و پدر نگران بود كه جمعيت يازده نفری كه قيايه هاي آنها نشان مي داد از يك كشور ديگر به مصر آمده اند، توجه مردم را به خود جلب كنند، او نمي خواست از

این راه چشم زخمی به آنها برسد.

و به دنبال این تفسیر بحث مفصلی در میان مفسران در زمینه تاثیر چشم زدن در گرفته، و شواهدی از روایات و تاریخ برای آن ذکر کرده اند که بخواست خدا ما در ذیل آیه: و ان یکاد الذین کفروا لیزلقونک بابصارهم (آیه ۲۱ سوره ن و القلم) از آن بحث خواهیم کرد، و ثابت خواهیم نمود که قسمتی از این موضوع حق است، و از نظر علمی نیز بوسیله سیاله مغناطیسی مخصوصی که از چشم بیرون می پرد، قابل توجیه می باشد، هر چند عوام الناس آنرا با مقدار زیادی از خرافات آمیخته اند.

علت دیگری که برای این دستور یعقوب (علیه السلام) ذکر شده این است که ممکن بود، وارد شدن دستجمعی آنها به یک دروازه مصر و حرکت گروهی آنان قیافه های جذاب، و اندام درشت، حسد حسودان را بر انگیزد، و نسبت به آنها نزد دستگاه حکومت سعایت کنند، و آنها را به عنوان یک جمعیت بیگانه که قصد خرابکاری دارند مورد سوء ظن قرار دهند، لذا پدر به آنها دستور داد از دروازه های مختلف وارد شوند تا جلب توجه نکنند.

بعضی از مفسران یک تفسیر ذوقی نیز برای آیه فوق گفته اند و آن اینک که یعقوب می خواست یک دستور مهم اجتماعی به عنوان بدرقه راه به فرزندان بدهد، و آن اینک که گمشده خود را از یک در نجویند بلکه از هردری باید وارد شوند، چرا که بسیار می شود انسان برای رسیدن به یک هدف گاه تنها یک راه را انتخاب می کند و هنگامی که به بن بست کشید، مایوس شده، به کنار می رود، اما اگر

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۱

به این حقیقت توجه داشته باشد که گمشده ها معمولاً یک راه ندارند و از طرق مختلف به جستجوی آن برخیزد، غالباً پیروز می شود. برادران حرکت کردند و پس از پیمودن راه طولانی میان کنعان و مصر، وارد سرزمین مصر شدند و هنگامی که طبق آنچه پدر به آنها امر کرده بود، از راههای مختلف وارد مصر شدند این کار هیچ حادثه الهی رانمی توانست از آنها دور سازد (و لما دخلوا من حیث امرهم ابوهما ما کان یغنی عنهم من الله من شیء).

بلکه تنها فایده اش این بود که حاجتی در دل یعقوب بود که از این طریق انجام می شد (الا حاجة فی نفس یعقوب قضاها).

اشاره به اینکه تنها اثرش تسکین خاطر پدر و آرامش قلب او بود، چرا که او از همه فرزندان خود دور بود، و شب و روز در فکر آنها و یوسف بود، و از گزند حوادث و حسد حسودان و بدخواهان بر آنها می‌ترسید، و همین اندازه که اطمینان داشت آنها دستوراتش را به کار می‌بندند دل خوش بود. سپس قرآن یعقوب را با این جمله مدح و توصیف می‌کند که او از طریق تعلیمی که ما به او دادیم، علم و آگاهی داشت، در حالی که اکثر مردم نمی‌دانند (و انه لذو علم لما علمناه و لكن اکثر الناس لا يعلمون). اشاره به اینکه بسیاری از مردم چنان در عالم اسباب گم می‌شوند که خدا را فراموش می‌کنند و خیال می‌کنند مثلاً چشم زخم، اثر اجتناب‌ناپذیر بعضی از چشمه‌است، و به همین جهت خدا و توکل بر او را فراموش کرده به دامن این و آن می‌چسبند، ولی یعقوب چنین نبود، می‌دانست تا خداوند چیزی نخواهد انجام نمی‌پذیرد، لذا در درجه اول توکل و اعتماد او بر خدا بود و سپس به سراغ عالم اسباب می‌رفت، و در عین حال می‌دانست پشت سر این اسباب ذات پاک مسبب الاسباب است، همانگونه که قرآن در سوره بقره آیه ۱۰۲ در باره ساحران شهر

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۲

بابل می‌گوید و ما هم بضارین به من احد الا باذن الله: (آنها نمی‌توانستند از طریق سحر به کسی زیان برسانند، مگر اینکه خدا بخواهد) اشاره به اینکه ما فوق همه اینها اراده خدا است، باید دل به او بست و از او کمک خواست.

آیه ۶۹ - ۷۶

آیه و ترجمه

و لما دخلوا علی یوسف اوی الیه اخاه قال انی انا اخوک فلا تبتئس بما کانوا یعملون

فلما جهزهم بجهزهم جعل السقایة فی رحل اخیه ثم اذن مؤذن ایتها العیر انکم لسرّقون

قالوا و اقبلوا علیهم ما ذا تفقدون

قالوا نفقد صواع الملک و لمن جاء به حمل بعیر و انا به زعیم

قالوا تالله لقد علمتم ما جئنا لنفسد فی الارض و ما کنا سرّقین

قالوا فما جزوه ان کنتم کذبین

قالوا جزوه من وجد فی رحله فهو جزوه کذلک نجزی الظلمین

فبدا باوعیتهم قبل وعاء اخیه ثم استخرجها من وعاء اخیه کذلک کدنا ل یوسف ما کان ل یأخذ اخاه فی دین الملک الا ان یشاء الله نرفع درجت من نشاء و فوق کل ذی علم علیم

ترجمه :

۶۹ - هنگامی که بر یوسف وارد شدند برادرش را نزد خود جای داد و گفت من برادر تو هستم، از آنچه آنها می کنند غمگین و ناراحت نباش.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۳

۷۰ - و هنگامی که بارهای آنها را بست ظرف آبخوری ملک را در بار برادرش قرار داد سپس کسی صدا زد ای اهل قافله شما سارق هستید!

۷۱ - آنها رو به سوی او کردند. و گفتند چه چیز گم کرده اید؟

۷۲ - گفتند پیمانه ملک را، و هر کس آنرا بیاورد یک بار شتر (غله) به او داده می شود و من ضامن (این پاداش هستم).

۷۳ - گفتند به خدا سوگند شما می دانید ما نیامده ایم که در این سرزمین فساد کنیم و ما (هرگز) دزد نبوده ایم.

۷۴ - آنها گفتند اگر دروغگو باشید کیفر شما چیست؟

۷۵ - گفتند هر کس (آن پیمانه) در بار او پیدا شود خودش کیفر آن خواهد بود (و بخاطر این کار برده خواهد شد) ما اینگونه ستمگران را کیفر می دهیم.

۷۶ - در این هنگام (یوسف) قبل از بار برادرش به کاوش بارهای آنها پرداخت، و سپس آنرا از بار برادرش بیرون آورد، اینگونه راه چاره به یوسف یاد دادیم او هرگز نمی توانست برادرش را مطابق آئین ملک (مصر) بگیرد مگر آنکه خدا بخواهد، درجات هر کس را بخواهیم بالامی بریم و برتر از هر صاحب علمی، عالمی است.

تفسیر :

طرحی برای نگهداری برادر

سرانجام برادران وارد بر یوسف شدند، و به او اعلام داشتند که دستور تو را به کار بستیم و با اینکه پدر در آغاز موافق فرستادن برادر کوچک با مانع بود با اصرار او را راضی ساختیم، تا بدانی ما به گفته و عهد خود وفاداریم.

یوسف، آنها را با احترام و اکرام تمام پذیرفت، و به میهمانی خویش دعوت کرد، دستور داد هر دو نفر در کنار سفره یا طبق غذا قرار گیرند، آنها چنین کردند، در این هنگام بنیامین که تنها مانده بود گریه را سر داد و گفت: اگر برادرم

یوسف زنده بود، مرا با خود بر سر یک سفره می‌نشاند، چرا که از یک پدر و مادر بودیم، یوسف رو به آنها کرد و گفت: مثل اینکه برادر کوچکتان تنها

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۴

مانده است؟ من برای رفع تنهائیش او را با خودم بر سر یک سفره می‌نشاند! سپس دستور داد برای هر دو نفر یک اطاق خواب مهیا کردند، باز بنیامین تنها ماند یوسف گفت: او را نزد من بفرستید، در این هنگام یوسف برادرش را نزد خود جای داد، اما دید او بسیار ناراحت و نگران است و دائما به یاد برادر از دست رفته‌اش یوسف می‌باشد، در اینجا پیمان صبر یوسف لبریز شد و پرده از روی حقیقت برداشت، چنانکه قرآن می‌گوید: هنگامی که وارد بر یوسف شدند او برادرش را نزد خود جای داد و گفت: من همان برادرت یوسفم، غم مخور و اندوه به خویش راه مده و از کارهایی که اینها می‌کنند نگران مباش. (و لما دخلوا علی یوسف آوی الیه اخاه قال انی انا اخوک فلا تبتئس بما کانوا یعملون).

«لا تبتئس» از ماده «بؤس» در اصل بمعنی ضرر و شدت است، و در اینجا به معنی این است که اندوه‌گین و غمناک مباش! منظور از کارهای برادران که بنیامین را ناراحت می‌کرده است، بی‌مهری‌هایی است که نسبت به او و یوسف داشتند، و نقشه‌هایی که برای طرد آنها از خانواده کشیدند، اکنون که می‌بینی کارهای آنها به زیان من تمام نشد بلکه وسیله‌ای بود برای ترقی و تعالی من، بنابراین تو نیز دیگر از این ناحیه غم و اندوهی به خود راه مده.

در این هنگام طبق بعضی از روایات، یوسف به برادرش بنیامین گفت: آیا دوست داری نزد من بمانی، او گفت آری ولی برادرانم هرگز راضی نخواهند شد چرا که به پدر قول داده‌اند و سوگند یاد کرده‌اند که مرا به هر قیمتی که هست با خود باز گردانند، یوسف گفت: غصه مخور من نقشه‌ای می‌کشم که آنها ناچار شوند ترا نزد من بگذارند، سپس هنگامی که بارهای غلات را برای

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۵

برادران آماده ساخت دستور داد پیمانه گرانقیمت مخصوص را، درون بار برادرش بنیامین بگذارد (چون برای هر کدام باری از غله می‌داد) (فلما جهزهم بجهازهم جعل السقایة فی رحل اخیه).

البته این کار در خفا انجام گرفت، و شاید تنها یک نفر از ماموران، بیشتر از آن آگاه نشد، در این هنگام ماموران کیل مواد غذائی مشاهده کردند که اثری از پیمانانه مخصوص و گرانقیمت نیست، در حالی که قبلا در دست آنها بود: لذا همینکه قافله آماده حرکت شد، کسی فریاد زد: ای اهل قافله شما سارق هستید!

(ثم اذن مؤذن ايتها العير انکم لسارقون).

برادران یوسف که این جمله را شنیدند، سخت تکان خوردند و وحشت کردند، چرا که هرگز چنین احتمالی به ذهنشان راه نمی یافت که بعد از اینهمه احترام و اکرام، متهم به سرقت شوند!

لذا رو به آنها کردند و گفتند: مگر چه چیز گم کرده اید؟

(قالوا و اقبلوا علیهم ما ذا تفقدون).

«گفتند ما پیمانانه سلطان را گم کرده ایم و نسبت به شما ظنین هستیم»

(قالوا نفقد صواع الملك).

و از آنجا که پیمانانه گرانقیمت و مورد علاقه ملک بوده است، هر کس آنرا بیابد و بیاورد، یک بار شتر به او جایزه خواهیم داد (و لمن جاء به حمل بعیر). سپس گوینده این سخن برای تاکید بیشتر گفت: و من شخصا این جایزه را تضمین می کنم. (و انا به زعیم).

برادران که سخت از شنیدن این سخن نگران و دستپاچه شدند، ونمی

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۶

دانستند جریان چیست؟ رو به آنها کرده گفتند: به خدا سوگند شما می دانید ما نیامده ایم در اینجا فساد کنیم و ما هیچگاه سارق نبوده ایم (قالوا تالله لقد علمتم ما جئنا لنفسد فی الارض و ما کنا سارقین).

اینکه گفتند شما خود می دانید که ما اهل فساد و سرقت نیستیم شاید اشاره به این باشد که شما سابقه ما را به خوبی دارید که در دفعه گذشته قیمت پرداختی ما را در بارهایمان گذاشتید و ما مجدداً به سوی شما بازگشتیم و اعلام کردیم که حاضریم همه آنرا به شما بازگردانیم، بنابراین کسانی که از یک کشور دور دست برای ادای دین خود باز می گردند چگونه ممکن است دست به سرقت بزنند؟

به علاوه گفته می شود آنها به هنگام ورود در مصر دهان شترهای خود را با دهان بند بسته بودند تا به زراعت و اموال کسی زیان نرسانند، ما که تا این حد

رعایت می کنیم که حتی حیواناتمان ضرری به کسی نرسانند، چگونه ممکن است چنین کار قبیحی مرتکب شویم؟! در این هنگام ماموران رو به آنها کرده گفتند اگر شما دروغ بگوئید جزایش چیست؟ (قالوا فما جزاؤه ان کنتم کاذبین). و «آنها در پاسخ گفتند: جزایش این است که هر کس پیمانۀ ملک، دربار او پیدا شود خودش را، توقیف کنید و به جای آن بردارید» (قالوا جزاؤه من وجد فی رحله فهو جزاوه). آری ما این چنین ستمکاران را کیفر می دهیم (کذلک نجزی الظالمین). در این هنگام یوسف دستور داد که بارهای آنها را بگشایند و یک یک بازرسی

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۷

کنند، منتها برای اینکه طرح و نقشه اصلی یوسف معلوم نشود، نخست بارهای دیگران را قبل از بار برادرش بنیامین بازرسی کرد و سپس پیمانۀ مخصوص را از بار برادرش بیرون آورد (فبدا باوعیتهم قبل وعاء اخیه ثم استخرجها من وعاء اخیه).

همینکه پیمانۀ دربار بنیامین پیدا شد، دهان برادران از تعجب باز ماند، گوئی کوهی از غم و اندوه بر آنان فرود آمد، و خود را در بن بست عجیبی دیدند. از یکسو برادر آنها ظاهراً مرتکب چنین سرقتی شده و مایه سرشکستگی آنهاست، و از سوی دیگر موقعیت آنها را نزد عزیز مصر به خطر می اندازد، و برای آینده جلب حمایت او ممکن نیست، و از همه اینها گذشته پاسخ پدر را چه بگویند؟ چگونه او باور می کند که برادران تقصیری در این زمینه نداشته اند؟

بعضی از مفسران نوشته اند که در این هنگام برادرها رو به سوی بنیامین کردند، و گفتند: ای بیخبر؟ ما را رسوا کردی، صورت ما را سیاه نمودی، این چه کار غلطی بود که انجام دادی؟ (نه به خودت رحم کردی و نه به ما و نه به خاندان یعقوب که خاندان نبوت است) آخر بگو کی تو این پیمانۀ را برداشتی و در بار خود گذاشتی؟

بنیامین که باطن قضیه را می دانست با خونسردی جواب داد این کار را همان کس کرده است که وجوه پرداختی شما را در بارتان گذاشت! ولی حادثه آنچنان برای برادران ناراحت کننده بود که نفهمیدند چه می گوید. سپس قرآن چنین اضافه می کند که ما این گونه برای یوسف، طرح ریختیم (تا

برادر خود را به گونه‌ای که برادران دیگر نتوانند مقاومت کنند نزد خود نگاه دارند) (کذلک کدنا لیوسف).

مساله مهم اینجا است که اگر یوسف می‌خواست طبق قوانین مصر بابرادرش

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۸

بنیامین رفتار کند می‌بایست او را مضروب سازد و به زندان بیفکند و علاوه بر اینکه سبب آزار برادر می‌شد، هدفش که نگهداشتن برادر نزد خود بود، انجام نمی‌گرفت، لذا قبلاً از برادران اعتراف گرفت که اگر شهادت به سرقت زده باشید، کیفرش نزد شما چیست؟ آنها هم طبق سنتی که داشتند پاسخ دادند که در محیط ما سنت این است که شخص سارق را در برابر سرقتی که کرده بر می‌دارند و از او کار می‌کشند، و یوسف طبق همین برنامه با آنها رفتار کرد، چرا که یکی از طرق کیفر مجرم آنست که او را طبق قانون و سنت خودش کیفر دهند.

به همین جهت قرآن می‌گوید: یوسف نمی‌توانست برادرش را طبق آئین ملک مصر بر دارد و نزد خود نگهدارد (ما کان لیاخذ اخاه فی دین الملک): سپس به عنوان یک استثناء می‌فرماید مگر اینکه خداوند بخواهد (الا ان یشاء الله).

اشاره به اینکه: این کاری که یوسف انجام داد و با برادران همانند سنت خودشان رفتار کرد طبق فرمان الهی بود، و نقشهای بود برای حفظ برادر، و تکمیل آزمایش پدرش یعقوب، و آزمایش برادران دیگر! و در پایان اضافه می‌کند ما درجات هر کس را بخواهیم بالا می‌بریم (نرفع درجات من نشاء).

درجات کسانی که شایسته باشند و همچون یوسف از بوته امتحانات، سالم بدر آیند.

و در هر حال برتر از هر عالمی، عالم دیگری است (یعنی خدا) (و فوق کل ذی علم علیم).

و هم او بود که طرح این نقشه را به یوسف الهام کرده بود.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۹

نکته‌ها :

آیات فوق سؤالات زیادی را بر می‌انگیزد که باید به یک یک آنها پاسخ گفت:

۱ - چرا یوسف خودش را به برادران معرفی نکرد

تا پدر را از غم جانکاه فراق زودتر رهائی بخشد.
پاسخ این سؤال همانگونه که قبلا هم اشاره شد، تکمیل برنامه آزمایش پدر و برادران بوده است و به تعبیر دیگر این کار از سر هوی و هوس نبوده، بلکه طبق یک فرمان الهی بود که می خواست مقاومت یعقوب رادر برابر از دست دادن فرزند دوم نیز بیازماید، و بدین طریق آخرین حلقه تکامل او پیاده گردد، و نیز برادران آزموده شوند که در این هنگام که برادرشان گرفتار چنین سرنوشتی شده است در برابر عهده‌ی که با پدر در زمینه حفظ او داشتند چه انجام خواهند داد؟

۲ - چگونه بی‌گناهی را متهم به سرقت کرد؟

آیا جائز بود بی‌گناهی را متهم به سرقت کنند، اتهامی که آثار شومش دامان بقیه برادران را هم کم و بیش می‌گرفت؟
پاسخ این سؤال را نیز می‌توان از اینجا یافت که این امر با توافق خودبنیامین بوده است چرا که یوسف قبلا خود را به او معرفی کرده بود، و اومی دانست که این نقشه برای نگهداری او چیده شده است، و اما نسبت به برادران، تهمتی وارد نمی‌شد، تنها ایجاد نگرانی و ناراحتی می‌کرد، که آن نیز در مورد یک آزمون مهم، مانعی نداشت.

۳ - نسبت سرقت به همه چه مفهومی دارد؟

آیا نسبت سرقت آنهم به صورت کلی و همگانی با جمله انکم لسارقون (شما سارق هستید) دروغ نبود؟ مجوز این دروغ و تهمت چه بوده است؟
پاسخ این سؤال نیز با تحلیل زیر روشن می‌شود که:

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۴۰

اولا: معلوم نیست که گوینده این سخن چه کسانی بودند، همین اندازه در قرآن می‌خوانیم قالوا (گفتند) ممکن است گویندگان این سخن جمعی از کارگزاران یوسف باشند که وقتی که پیمان مخصوص رانیافتند یقین پیدا کردند که یکی از کاروانیان کنعان آن را ربوده است، و معمول است که اگر چیزی در میان گروهی که متشکل هستند ربوده شود و رباینده اصلی شناخته نشود، همه را مخاطب می‌سازند و می‌گویند شما این کار را کردید، یعنی یکی از شما یا جمعی از شما.
ثانیا: طرف اصلی سخن که بنیامین بود به این نسبت راضی بود چرا که این

نقشه ظاهرا او را متهم به سرقت می کرد اما در واقع، مقدمه ای بود برای ماندن او نزد برادرش یوسف.

و اینکه همه آنها در مظان اتهام واقع شدند، موضوع زودگذری بود که به مجرد بازرسی بارهای برادران یوسف بر طرف گردید، و طرف اصلی دعوا (بنیامین) شناخته شد.

بعضی نیز گفته اند منظور از سرقت، که در اینجا به آنها نسبت داده شد، مربوط به گذشته و سرقت کردن یوسف را از پدرش یعقوب بوسیله برادران بوده است اما این در صورتی است که این نسبت به وسیله یوسف به آنها داده شده باشد چرا که او از سابقه امر آگاهی داشت و شاید جمله بعد اشاره ای به آن داشته باشد چرا که ماموران یوسف نگفتند شما پیمانۀ ملک را دزدیده اید بلکه گفتند: نفقذ صواع الملک: ما پیمانۀ ملک را نمی یابیم (ولی پاسخ اول صحیح تر به نظر می رسد).

۴ - کیفر سرقت در آن زمان چه بوده - از آیات فوق استفاده می شود که مجازات سرقت در میان مصریان و مردم کنعان متفاوت بوده، نزد برادران یوسف و احتمالاً مردم کنعان، مجازات این عمل، بردگی (همیشگی یا موقت) سارق

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۴۱

در برابر سرقتی که انجام داده است بوده، ولی در میان مصریان این مجازات معمول نبوده است، بلکه از طرق دیگر مانند زدن و به زندان افکندن، سارقین را مجازات می کردند.

به هر حال این جمله دلیل بر آن نمی شود که در هیچیک از ادیان آسمانی برده گرفتن کیفر سارق بوده است، چه بسا یک سنت معمولی در میان گروهی از مردم آن زمان محسوب می شده، و در تاریخچه بردگی نیز می خوانیم که در میان اقوام خرافی، بدهکاران را به هنگامی که از پرداختن بدهی خود عاجز می شدند به بردگی می گرفتند.

۵ - سقایه یا صواع - در آیات فوق گاهی تعبیر به «صواع» (پیمانۀ) و گاهی تعبیر به «سقایه» (ظرف آبخوری) شده است، و منافاتی میان این دو نیست، زیرا چنینی به نظر می رسد که این پیمانۀ در آغاز ظرف آبخوری ملک بوده است، اما هنگامی که غلات در سرزمین مصر گران و کمیاب و جیره بندی شد، برای اظهار اهمیت آن و اینکه مردم نهایت دقت را در صرفه جوئی به خرج

دهند، آنرا با ظرف آبخوری مخصوص ملک، پیمانه می کردند. مفسران در خصوصیات این ظرف مطالب زیادی دارند، بعضی گفته اند از نقره بوده، بعضی گفته اند از طلا، و بعضی اضافه کرده اند که جواهرنشان بوده است، و در بعضی از روایات غیر معتبر نیز اشاره ای به اینگونه مطالب شده است، اما هیچیک دلیل روشنی ندارد. آنچه مسلم است پیمانهای بوده که روزی پادشاه مصر از آن آب می نوشیده و سپس تبدیل به پیمانه شده است.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۴۲

اینهم بدیهی است که تمام نیازمندیهای یک کشور را نمی توان با چنین پیمانهای اندازه گیری کرد، شاید این عمل جنبه سمبولیک داشته و برای نشان دادن کمیابی و اهمیت غلات در آن سالهای مخصوص بوده است تا مردم در مصرف آنها نهایت صرفه جوئی را کنند. ضمناً از آنجا که این پیمانه در آن هنگام در اختیار یوسف بوده، سبب می شده که اگر بخواهند سارق را ببردگی بگیرند، باید برده صاحب پیمانه یعنی شخص یوسف شود و نزد او بماند و این همان چیزی بود که یوسف درست برای آن نقشه کشیده بود.

بعد ←

↑ فترت

→ قبل